شیرازه

مروری بر کتاب «بازطراحی آموزش: درسی از ناکامی‌های آمریکا در ارتقای آموزش عمومی»

یادگیری همکارانه

جواد لگزیان: کتاب «بازطراحی آموزش: درسی از ناکامی‌های آمریکا در ارتقای آموزش عمومی» نقدی سازنده از وضعیت آموزش عمومی و اصلاحات آموزشی در ایالات متحده است که طرحی راهبردی برای نیل به اصلاحات کارآمد آموزش عمومی پیشنهاد می‌دهد. مترجمان کتاب بر این باورند که تحلیل‌ها و طرح پیشنهادی این کتاب برای فعالان آموزشی ایران نیز حاوی نکات بسیار مفیدی خواهد بود.

کنت ویلسون برنده جایزه نوبل فیزیک در سال ۱۹۸۲ و یکی از پیشگامان اصلاحات آموزشی در ایالات متحده و بنت دیویس، روزنامه‌نگار مجرب در حوزه آموزش در این کتاب تأکید می‌کنند نظام آموزش ایالات متحده در چنگ پارادایمی منسوخ گرفتار شده، در حالی که در علم، فناوری و صنعت از بیش از یک قرن پیش شاهد پیروزی فرایندی بوده که می‌تواند مایه رهایی این نظام شود. این فرایند بازطراحی همان فرایند یکپارچه‌سازیِ تحقیق، توسعه، انتشار و پالایش است که روشی نهادینه‌شده برای تغییر نظام‌مند و راهبردی است که بدون وقفه کار می‌کند تا چشم‌اندازی از تعالی را ایجاد و همچنین خودِ مفهوم تعالی را به اقتضای تغییر شرایط بازتعریف کند.

آنها در فصل نخست کتاب یک فرایند بازطراحی را پیشنهاد می‌دهند که در آن فرایندی منظم از تغییرات پیش‌رونده را می‌توان در زیرساخت‌های آموزشی گنجاند. در فصل دوم این فرایند بررسی خواهد شد تا بفهمیم چرا همواره مؤثر است. در فصل سوم طرح بهبود خواندن، پیشگام فرایند بازطراحی آموزشی مطالعه می‌شود. در فصل‌های چهار و پنج نیروهایی بررسی خواهند شد که مدت‌هاست آموزش‌وپرورش را در مقابل تغییر ساختاری مقاوم کرده‌اند و همچنین نشان داده خواهد شد که چگونه می‌توان بر این نیروهای سنتی فائق آمد. فصل ششم توجه ویژه‌ای به نقشی دارد که سنجش آموزش باید در اصلاحات مؤثر ایفا کند. درنهایت، در فصول هفت و هشت شیوه‌ای ترسیم خواهد شد که با آن می‌توان یک فرایند منظم تغییر را در مدارس مؤثر و مقرون به صرفه کرد. به نظر ویلسون و دیویس فرایند بازطراحی با سرعت و قدرت بسیار موجب موفقیت جهانی کامپیوترها، هواپیماها، وسایل آشپزخانه و انواع و اقسام صنایع دیگر شده است، و از آنجا که اساسا فرایندی انسانی (و نه فنی یا صنعتی) است، می‌توان آن را برای رسیدن به همین موفقیت در امر آموزش هم به کار گرفت.

آنها در ادامه برنامه‌های جدید آموزشی فرایند بازطراحی را معرفی می‌کنند و می‌گویند که نتایج پروژه «موفقیت برای همه» برنامه تجدید ساختار مدارس که در دانشگاه جان هاپکینز توسعه یافته است، قویا نشان می‌دهد زمانی که اختیار بر جزئیات برنامه درسی از بوروکراسی‌های قانون‌گذار گرفته شود و برنامه‌های درسی میانِ شبکه‌ای از مدارس که یک سازمان تحقیق و توسعه آن را پشتیبانی می‌کند سازمان‌دهی شوند، یادگیری به‌طور چشمگیر و مستمر بهبود می‌یابد. این مطالعات ثابت می‌کند که گروه‌های دانش‌آموزانی که با هم مطالعه می‌کنند بیشتر، بهتر و سریع‌تر از دانش‌آموزان تنهایی که آرام و ساکت روی میزشان کار می‌کنند، یاد می‌گیرند. همچنین موفقیت «برنامه بهبود خواندن» روش یکتایی برای یاددادن خواندن به کلاس‌اولی‌های ضعیف، نشان می‌دهد که تحقیق، توسعه و آموزش مداوم معلمان می‌تواند نقش مهمی در تأثیرگذارتر و کاراتر کردن تدریس و یادگیری در سخت‌ترین شرایط تعلیم بازی کند. برنامه «آموزش علوم مناسبِ فهم عموم» نیز خاطرنشان می‌کند، چگونه با همسوکردن قدرت تحقیق، توسعه، مشاوره و بازطراحی می‌توان ترکیب‌های شگفت‌آوری ایجاد کرد.

پنج رهیافت ویلسون و دیویس که به حمایت از پارادایم جدید آموزشی کمک می‌کنند، در فرازی از کتاب اینگونه فهرست می‌شوند: ابزارهای «یادگیری کیفیت تام» می‌توانند به معلمان نشان دهند چگونه درس‌هایی چالش‌برانگیز و مرتبط با دنیای واقعی را جایگزین دروس کسل‌کننده و سردرگم‌کننده کنند. در کلاس‌های یادگیری کیفیت تام دانش‌آموزان در زمان کمتری مطلب بیشتری می‌آموزند، چون درگیر کارند و کسل نیستند و به جای مقاومت یا بی‌توجهی همکاری می‌کنند. «قدرت‌دادن به معلمان» به معنای تفویض قدرت آغازکردن، شکل‌دادن، و هدایت نوآوری به کسانی است که مسئول عملی‌کردن تغییرند؛ و گرد هم آوردن معلمان برای استفاده از تجارب گران‌بهای یکدیگر. «پژوهش‌های شناختی» می‌توانند به معلمان کمک کنند تا درس‌هایی را طراحی کنند که از مشکلات ذاتی فرایند یادگیری، پیش از آنکه پیشرفت دانش‌آموزان را سد کنند، اجتناب ورزند. «یادگیری همکارانه» می‌تواند با تبدیل هر دانش‌آموز به یک کمک‌معلم و تمرین‌دادنشان برای استفاده از آنچه می‌آموزند، اثرگذاری و گستره تأثیر معلم را چندبرابر کند. یادگیری همکارانه به دانش‌آموزان اجازه می‌دهد تا به یکدیگر و به خودشان در این فرایند درس بدهند، و در عین حال که متقابلا از یکدیگر حمایت می‌کنند، از ترس‌ها و حواس‌پرتی‌های کلاس درس سنتیِ رقابتی بکاهند. «فناوری‌های جدید الکترونیکی» وقتی عاقلانه از آنها استفاده شود، می‌توانند در بسیاری از موقعیت‌ها نقش جانشین معلم را بازی کنند و معلم را آزاد کنند تا با دانش‌آموزان به‌صورت انفرادی و با روش‌هایی کار کند که بیشترین اثرگذاری را برای هریک از آنان حاصل کند. هر پنج رهیافت، تأثیرگذاری و بازدهی تدریس معلمان را افزایش می‌دهد و باعث می‌شوند دانش‌آموزان در زمان کمتر و با اتلاف انرژی کمتری مطالب بیشتری را بهتر بیاموزند.

به عقیده ویلسون و دیویس هرچه این رهیافت‌ها بیشتر برای حمایت و تکمیل یکدیگر با هم ترکیب شوند، ناکامی‌های آموزشی ــ ترک‌تحصیلی‌ها، کسانی که نمی‌توانند درست بخوانند، کودکی که هر کاری می‌کند مطلب را نمی‌فهمد ــ نادرتر خواهند شد و هر اصلاح یکپارچه‌شده، یک سازوکار برای اصلاحات دیگر فراهم می‌کند.

«مدارس بازطراحی سیستم‌ها» پیشنهاد نهایی ویلسون و دیویس جایی است که همه پروژه‌های تجدید ساختار بر اثر آزادسازی تخصص و قدرت خلاقیت معلمان، مدارس در حالِ مرگ را به زندگی بازمی‌گردانند و مسیری است که ما را از پارادایم آموزشی عتیقه امروزی به پارادایم‌های مؤثرتر و کارآمدتر که اقتصاد جدید و قرن جدید مطالبه می‌کنند، رهنمون می‌کند. فرایند بازطراحی‌ای که در «مدارس بازطراحی سیستم‌ها» تجسم یافته می‌تواند جاده‌ای باشد که بی‌واهمه ما را به سوی تعالی رهنمون می‌کند، حتی با وجود اینکه تعریف ما از تعالی همراه با فهم در حال تکامل‌مان از معنای تحصیل‌کردگی تغییر می‌کند. آینده‌ای که در آن تغییر تنها چیز ثابت است، گزینه‌ای جز آغاز این سفر برایمان نمی‌گذارد.

کتاب «بازطراحی آموزش: درسی از ناکامی‌های آمریکا در ارتقای آموزش عمومی» نوشته کِنت ویلسون و بِنت دیویس با ترجمه آرش اردهالی و امین هاشمی را انتشارات اختران در ۳۲۰ صفحه رهسپار بازار کتاب کرده است.

بازطراحی آموزش

درسی از ناکامی‌های آمریکا در ارتقای آموزش عمومی

کِنت ویلسون و بِنت دیویس
ترجمه آرش اردهالی و امین هاشمی
انتشارات اختران

نگاهی به کتاب «نابرابری با ما چه می‌کند» با ترجمه مزدک دانشور

طبقه، نابرابری و بیماری

پیام حیدرقزوینی

گزارش‌ها و داده‌های متعدد نشان می‌دهند نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی در دهه‌های اخیر روندی همواره فزاینده داشته؛ به شکلی که امروز به یکی از مهم‌ترین مسائل جامعه ایران بدل شده است. همین وضعیت دلیل اصلی ترجمه کتابی با عنوان «نابرابری با ما چه می‌کند» نوشته ریچارد ویلکینسون و کیت پیکت بوده است. این کتاب که اخیرا با ترجمه مزدک دانشور در نشر ثالث منتشر شده، در نُه فصل نوشته شده است. مزدک دانشور مقدمه‌ای مفصل برای کتاب نوشته و در آن ضمن شرح رویکرد نویسندگان، توضیحاتی هم درباره فصل‌های مختلف کتاب داده است. او در آغاز به سه رویکرد مختلف در زمینه شناخت بیماری و سلامت اشاره کرده که عبارت‌اند از رویکرد زیست‌پزشکی، رویکردی که نقش فرهنگ را برجسته می‌کند و در نهایت رویکردی که مبتنی بر تحلیل اجتماعی-اقتصادی است و جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان انتقادی از آن استفاده می‌کنند. این رویکرد نشان می‌دهد که چرا «فقر، نابرابری، تبعیض و سرکوب» مهم‌تر از «فرهنگ، نشانه، ژنتیک، فرد و انتخاب‌های فردی» هستند. نویسندگان کتاب «نابرابری با ما چه می‌کند» نیز بر اساس رویکرد سوم این اثر را نوشته‌اند و به تأثیر ساختار اقتصادی و اجتماعی بر ذهن و بدن انسان‌ها توجه کرده‌اند. آن‌طور که مترجم نیز توضیح داده، در این اثر زیربنای اقتصادی و اجتماعی جامعه نه‌فقط «عامل» بلکه «علت» بسیاری از بیماری‌ها و معضلات اجتماعی فرض می‌شود. نویسندگان کتاب بیش از هر چیز تلاش می‌کنند بگویند که چرا نابرابری تا این حد مهم است و پیامدهای آن چیست. آنها ضمن بحث درباره رابطه نابرابری و مشکلات اجتماعی و سلامت، کوشیده‌اند به این پرسش پاسخ دهند که آیا نابرابری «علت» ایجاد مشکلات است یا فقط یک «عامل» در کنار عوامل دیگر؟ نویسندگان در فصل اول کتاب سراغ روان‌شناسی بازاری رفته‌اند و می‌گویند که راهکارهای فردی و روان‌شناسی زرد، کمکی به تغییر وضعیت نخواهد کرد و این کتاب نیز نمی‌خواهد در این راستا قدم بردارد؛ گرچه به موضوعات مشابهی همچون شرم، خجالت، معذب‌بودن و... می‌پردازد. پرسش اصلی نویسندگان کتاب که در این فصل مطرح می‌شود، آن است که به‌رغم بهبود روزافزون سطح زندگی مادی شهروندان کشورهای توسعه‌یافته و ثروتمند، چرا به‌خصوص در نیم‌قرن گذشته، زندگی اجتماعی در کشورهای نابرابرتر ضعیف‌تر و شکننده‌تر شده است؟ بنا بر آمارها، در این کشورها مشکلاتی همچون اضطراب اجتماعی، اختلالات خلقی، حس ناامنی و بی‌اعتمادی به خود، سوءمصرف مواد و... افزایش یافته است. از نگاه نویسندگان کتاب، وقتی برای ارزیابی دلیل افزایش یا کاهش بیماری‌های تنفسی به کیفیت آب و محیط زیست توجه می‌کنیم، برای فهم این مشکلات سلامتی باید به محیط اجتماعی نیز بنگریم و تفاوت‌ها را در میان کشورها از این منظر تحلیل کنیم. فصل دوم کتاب به گستردگی اضطراب و افسردگی در کشورهای نابرابرتر مربوط است و نشان می‌دهد که نه‌فقط این مشکلات در کلِ این‌گونه جوامع بیشتر است، بلکه هرچه به سمت مرتبه‌های اجتماعی پایین‌تر می‌رویم نیز این معضلات تشدید می‌شود. نویسندگان در اینجا گریزی به علوم اعصاب می‌زنند و سیستم شناختی پستانداران عالی را که زندگی جمعی دارند، معرفی می‌کنند. این سیستم شناختی تحت عنوان «نظام رفتاری برتری‌جویانه» مسئول سنجیدن میزان برتری یا فرودستی است؛ زیرا رفتار نادرست با فردی که زور بیشتری دارد، ممکن است نتایج دردناکی داشته باشد. نویسندگان در فصل سوم به شرح ریشه‌های اجتماعی احساسات ما پرداخته‌اند و افزون بر این، به یکی دیگر از اثرات نابرابری هم توجه کرده‌اند. آنها در اینجا نشان می‌دهند که با افزایش نابرابری، نیاز افراد به دفاع از ارزش وجودی‌شان به‌شدت افزایش می‌یابد. نوع بیمارگونه این ابراز وجود، خودشیفتگی و سایکوپاتی است. آنها همچنین نشان

نابرابری با ما چه می‌کند؟

ریچارد ویلکینسون، کیت پیکت
ترجمه مزدک دانشور
نشر ثالث

می‌دهند که ساختار اجتماعی سرمایه‌داری متأخر به‌گونه‌ای سازمان یافته است که این اشخاص از سلسله‌مراتب اجتماعی راحت‌تر بالا می‌روند و این رفتارهای اجتماعی، به‌جای تنبیه، با تشویق ساختارهای غالب روبه‌رو می‌شوند.

فصل چهارم کتاب به رویکردهای نادرستی اشاره کرده که افراد برای کاهش اثر اضطراب اجتماعی پیش می‌گیرند. سرمایه‌داری که خود علت اصلی مشکلات پیش‌آمده به واسطه نابرابری است، این درمان‌های نادرست را به قربانیان خود می‌فروشد. این نظام به قربانیان می‌گوید که با تملک اشیایی که شاخص‌های تمایز و فخرفروشی‌اند، حال‌شان بهتر می‌شود یا با مصرف شیرینی، نوشیدنی‌های شیرین، خریدهای اینترنتی یا بازی‌های کامپیوتری می‌توانند از این اضطراب و غم نجات پیدا کنند.

نویسندگان در ابتدای فصل پنجم مروری اجمالی بر اثرات اضطراب اجتماعی کرده و سپس به مفهوم تکامل مغز اجتماعی پرداخته‌اند. آنها نشان می‌دهند نئوکورتکس در گونه انسانی در مقایسه با دیگر نخستی‌ها بسیار بزرگ‌تر است و از همین رو، اجتماعات انسانی نیز از سایر گونه‌های مشابه پرتعدادتر هستند. در ادامه، این مسئله مطرح می‌شود که گونه انسان از سه روند تکامل اجتماعی برگذشته است: ابتدا از اجتماعات حیوانی که بر اساس سلسله‌مراتب نظم یافته بودند، سپس از اجتماعات انسانی شکارچی-گردآورنده که بر اساس برابری و همزیستی سامان یافته بودند و در نهایت نیز بازتولید سلسله‌مراتب در دوران کشاورزی و صنعتی. نویسندگان با کمک یافته‌های انسان‌شناسانه چگونگی گذار از شرایط جنگ همه علیه همه را شرح می‌دهند و سپس دلیل اصلی برآمدن جوامع شکارچی-گردآورنده را برمی‌شمرند؛ جوامعی که به‌شدت با نابرابری مقابله می‌کردند، روابط بین خود را بر اساس نظام هدیه و لطف متقابل سامان می‌دادند و البته با طعنه و طرد و حتی اعدام، خاطیان از این قانون نانوشته را طرد یا به تمکین از جمع وادار می‌کردند. مترجم کتاب درباره این بخش از کتاب نوشته: «این فصل که یکی از مهم‌ترین بخش‌های کتاب است، نشان می‌دهد که چگونه محیط اجتماعی در مقایسه با محیط طبیعی در تکامل رفتاری ما نقش بزرگ‌تری ایفا می‌کند و باعث می‌شود که این دو میراث ژنتیک ما هر یک به نسبتی فعال شوند. در جامعه‌ای برابری‌طلب، ژن‌های مربوط به مهربانی و لطف متقابل بیشتر فعال می‌شوند و در جامعه‌ای سلسله‌مراتبی، ژن‌های مربوط به رقابت‌جویی و مقابله. در حقیقت، ژنتیک ما شامل همه انتخاب‌های ممکن است و هر آنچه در انتخاب طبیعی به بقای ما کمک کرده، در این ذخیره ژنتیکی حضور دارد. پس این ساختار اجتماعی است که تعیین می‌کند کدام‌یک از بسته‌های ژنتیکی ما فعال شوند و غلبه یابند».

در فصل ششم کتاب با نگاهی به جامعه امروز، این پرسش مطرح شده که آیا جامعه ما واقعا یک جامعه شایسته‌سالار است و نخبگان واقعی را قدر می‌شناسد و بر صدر می‌نشاند؟ یا بیش از آنکه هوش و توانایی باعث شود ما از سلسله‌مراتب بالا برویم، این جایگاه ما در سلسله‌مراتب اجتماعی است که تعیین می‌کند از چه میزان هوش و توانایی برخوردار باشیم؟

فصل هفتم کتاب با اتکا بر نظرات نوربرت الیاس و پی‌یر بوردیو و با رویکردی تاریخی به سراغ مرزهای طبقاتی و مفاهیم مرتبط با طبقه رفته است. نویسندگان در این فصل نشان می‌دهند که چگونه تمایز طبقاتی به تفاوت در آداب اجتماعی و الگوهای رفتاری منجر می‌شود و در چه فرایندی مرزهای طبقاتی حول این رفتارها منعقد می‌شوند. آنها در دو فصل پایانی کتاب به مسئله نابرابری‌های اقتصادی موجود در جهان امروز پرداخته و راه‌حل‌شان را هم مطرح کرده‌اند: «شرکت‌ها باید تحت کنترل کارمندان و کارگران دربیایند و مالکیت آنها نیز اجتماعی شود؛ نه‌فقط نابرابری در دستمزد باید محدود شود، بلکه برابری باید در دل سازمان‌ها و بنگاه‌ها «حک» شود. از نظر آنها، مالیات بیشتر و کمتر دیگر مسئله نیست، بلکه مالکیت و کنترل ابزار تولید باید اجتماعی شود. در گام بعدی و پس از استقرار و حک برابری در اقتصاد و سیاست، جهت اقتصاد نیز باید تغییر کند و مسئله محیط زیست باید در دستور کار قرار بگیرد. آنها به‌روشنی و با آمار متقن نشان می‌دهند که رشد اقتصادی در کشورهای توسعه‌یافته، دیگر به بهبود شرایط زندگی افراد منجر نمی‌شود و باید متوقف شود و به‌جای آن، بر رشد و توسعه پایدار در کشورهای فقیر تمرکز شود».

در حاشیه کتاب «معمای فراوانی»

مصائب مشترک دولت‌های نفتی

شرق: بسیاری از تحلیلگران معتقدند که عملکرد رژیم پهلوی دوم در دوره رونق نفتی یکی از مهم‌ترین اشتباهات این حکومت بود که به نتایج فاجعه‌باری انجامید. اما رونق نفتی چگونه می‌تواند موجب شکل‌گیری بحرانی اقتصادی در کشورهای نفت‌خیز شود؟ این پرسشی است که تری لین کارل در کتاب «معمای فراوانی» به آن پاسخ داده است.

کتاب «معمای فراوانی» با زیرعنوان «رونق‌های نفتی و دولت‌های نفتی» اثری است درباره مسائلی که کشورهای نفت‌خیز با آنها روبه‌رو هستند و نویسنده در کتابش نشان داده که این مسائل میان این کشورها مشترک بوده‌اند. این کتاب چند سال پیش با ترجمه جعفر خیرخواهان در نشر نی چاپ شده بود و به‌تازگی چاپ جدیدی از آن در این نشر منتشر شده است. مترجم کتاب در مقدمه نسبتا مفصلش این پرسش‌ها را مطرح کرده که چه چیزی نفت را جام زهرآلود می‌سازد؟ چرا مردمان زیادی درعین‌حال که بر روی میلیاردها بشکه نفت یا تخت شاه میداس نشسته‌اند، به‌ویژه طی رونق نفتی، زندگانی چنین فقیرانه‌ای دارند؟ او می‌گوید اینها پرسش‌هایی هستند که میلیون‌ها ایرانی، ونزوئلایی، الجزایری، نیجریه‌ای و اکثر صادرکنندگان نفت ده‌ها سال است از خود می‌پرسند، بدون اینکه پاسخ قانع‌کننده‌ای دریافت کنند. نویسنده کتاب «معمای فراوانی» در سال‌های میانی دهه ۱۹۷۰ و در دوران اوج تحریم نفتی اعراب و نخستین جهش بهای نفت، دانشجوی امریکایی دوره دکتری در دانشگاه استانفورد بود. او به ونزوئلا رفت تا پژوهشی میدانی برای پایان‌نامه‌اش انجام دهد. تری لین کارل می‌خواست درباره تاریخچه اوپک بنویسد اما خوان پابلو آلفونسو که به‌عنوان پدر اوپک شناخته می‌شد و وکیلی زبردست بود، به کارل گفت که این موضوع ملال‌آوری است و پیشنهاد داد «به جای اوپک، بررسی کن نفت چه بلایی سر ما می‌آورد». هنگام خداحافظی، پرس آلفونسو، عبارات پیشگویانه‌ای بر زبان آورد: «ده سال بعد، بیست سال بعد، خواهید دید که نفت ویرانی و بیچارگی برای ما به ارمغان می‌آورد». کارل به توصیه پرس آلفونسو عمل کرد و سرانجام کتابی نوشت که شاید بهترین کتاب دراین‌باره باشد که رونق‌های نفتی با کشورهایی از قبیل ونزوئلا چه کار می‌کنند. مترجم نوشته است که کتاب «معمای فراوانی: رونق‌های نفتی و دولت‌های نفتی» رساله‌ای درباره بیماری فلج مغزی مقامات تصمیم‌گیری است که بر کشورهای نفت‌خیزی مثل ونزوئلا، نیجریه یا ایران حکومت می‌کنند.

او می‌گوید که این کتاب پرسش معماگونه‌ای را مطرح کرده و سعی می‌کند به آن پاسخ دهد: این پرسش که چرا دولت‌های صادرکننده نفت مثل ونزوئلا، ایران، نیجریه، الجزایر و اندونزی که تفاوت‌های زیادی با هم دارند، در خلال رونق عظیم نفتی دهه ۱۹۷۰ میلادی، مسیرهای توسعه مشترکی انتخاب کردند و گرفتار نتایج ناامیدکننده یکسانی شدند. کارل به شرح و توضیح عوامل چندلایه اقتصادی و سیاسی می‌پردازد که ماهیت دولت در کشورهای صادرکننده نفت را تعیین می‌کنند و نیز توضیح می‌دهد چرا رونق‌های نفتی حکومت‌ها را بی‌ثبات می‌کند و درعین‌حال توهم رفاه و آبادانی به وجود می‌آورد. او ریشه این ویژگی‌های مشترک را در هم‌زمانی بهره‌برداری از نفت و فرایند دولت‌سازی مدرن در این کشورها می‌بیند. در مدل کارل، اقتصادهای صادرکننده نفت و دولت‌های نفتی، بیانگر «شکل افراطی» اقتصادهای وابسته به منابع طبیعی هستند. این افراط‌گری به‌ویژه در وابستگی بسیار بالای اقتصاد به یک منبع واحد به نام درآمد نفت بازتاب پیدا می‌کند. معمای فراوانی یا بلای منابع، پدیده‌ای است که با این تصور عمومی که ثروت منابع طبیعی باعث رشد اقتصادی می‌شود، در تضاد است. مطابق این دیدگاه، منابع طبیعی فراوان، اختلالات اقتصادی و سیاسی‌ای را تحمیل می‌کند که رشد اقتصادی را در درازمدت کاهش می‌دهد؛ اگرچه رونق و رفاه کوتاه‌مدتی نیز به وجود می‌آورد. معدود کشورهایی نفتی پیدا می‌شوند که رشد اقتصادی آنها بالاتر از میانگین کشورهای فاقد منابع طبیعی باشد.

تری لین کارل در کتاب «معمای فراوانی» نشان می‌دهد چگونه این اتفاق می‌افتد و این به‌اصطلاح بلای منابع چگونه عمل می‌کند. مترجم کتاب در مقدمه‌اش اشاره کرده که در ساده‌ترین و اقتصادی‌ترین روایت از بلای منابع، بیماری هلندی اتفاق می‌افتد. منظور اینکه وقتی دلارهای نفتی و نقدینگی وارد اقتصاد این کشورها می‌شود، قیمت کالاها و خدمات غیرقابل مبادله که قابل واردکردن نیستند، بالا می‌رود. وقتی قیمت این کالاها و خدمات بیش از حد گران شود، انواع محصولاتی که از آنها در تولید خود استفاده می‌کنند، قادر به رقابت در صحنه بین‌المللی نیستند. تولیدات کشاورزی برای صادرات کاهش می‌یابد. تولیدات صنعتی برای صادرات هرگز جوانه نزده و قطعا ثمره نمی‌شود. دولت سعی می‌کند با درآمد نفت به این کارخانه‌ها یارانه بدهد و با دیگر دخالت‌ها و اختلالات در بازار، نبود مزیت هزینه‌ای صنایع نوزاد را خنثی کند. صنایع نوزاد هرگز بالغ نمی‌شوند؛ اگرچه با یارانه‌های دولتی هر روز فربه‌تر می‌شوند. او همچنین می‌گوید که عامل بازدارنده دیگر برای توسعه اقتصادی در کشورهای نفت‌خیز، بی‌توجهی به آموزش است. در این کشورها، نیروهای مستعد به جای کسب دانش و مهارت برای بزرگ‌ترکردن کیک تولید اقتصادی، انرژی خود را صرف منازعه برای کسب سهم بزرگ‌تری از کیک اقتصادی ملی می‌کنند. به اعتقاد او بی‌توجهی به سازوکار بازار آزاد یکی از بلاهای دیگری است که درآمد نفت در دولت‌های نفتی به وجود می‌آورد.

کتاب «معمای فراوانی» همچنین نشان می‌دهد چگونه با ورود سیل‌آسای درآمدهای نفتی به اقتصاد کشورهای صادرکننده نفت، حوزه اختیارات و تعهدات دولت گسترش می‌یابد اما درعین‌حال اقتدار و نهادهای قانونی آن تضعیف می‌شود. کارل ادعا می‌کند آنچه او «دولت‌های نفتی» می‌نامد، با وجود تفاوت‌های آشکار در نوع رژیم، فرهنگ و موقعیت ژئواستراتژیک دارای ترتیبات نهادی و الگوهای سیاست عمومی فوق‌العاده مشابهی هستند. وابستگی به نفت، آنها را به سمت تمرکزگرایی شدید قدرت سیاسی و نظام اداری آشفته و نامنسجم هدایت می‌کند. نتیجه حاصله به شکل مخارج عمومی کنترل‌نشده‌ای است که به زیان کشورداری و تدبیر ملک ظاهر می‌شود. کارل مدل دولت نفتی خود را با بررسی موردی مفصل درباره ونزوئلا و نیز بررسی تطبیقی با کشورهای ایران، نیجریه، الجزایر، اندونزی و نیز نروژ که یک کشور توسعه‌یافته است، ارائه می‌دهد. رونق نفتی و دولت نفتی در ونزوئلا به بدترشدن اوضاع اقتصادی، نابسامانی و بی‌برنامگی شدید در دولت و فروپاشی حکومت انجامید. مترجم می‌گوید مطالعه این کتاب درس‌های آموزنده‌ای برای مجموعه نظام تصمیم‌گیری کشورهایی از قبیل ایران دارد و از آنجا که متکی به اسناد دقیق و نوآوری‌های تئوریک است، برای علاقه‌مندان به مباحث اقتصاد سیاسی نیز درخورتوجه است.

معمای فراوانی

تری لین کارل
ترجمه جعفر خیرخواهان
نشر نی

عطف

رنج‌ها و مقاومت‌های زنان

شرق: «سابرینا و کورینا» عنوان مجموعه‌داستانی است از کالی فاهاردو انستاین که اخیرا با ترجمه مزدک بلوری در نشر بیدگل منتشر شده است. این کتاب شامل یازده داستان کوتاه است که می‌توان گفت مهم‌ترین مضمون آن سرگذشت و وضعیت زیست زنان لاتین‌تبار در دنور است.

نویسنده این کتاب که از نویسندگان پرفروش امروز ادبیات آمریکاست، در این اثر روایتی از ستم‌ها و رنج‌هایی که زنان لاتین‌تبار در غرب آمریکا با آن مواجه‌اند، به دست داده و همچنین تصویری درخشان از مقاومت‌ها و مبارزه‌های آنان ارائه کرده است. کالی فاهاردو انستاین برنده جایزه کتاب آمریکاست و از سال ۲۰۲۲ تاکنون صاحب کرسی نویسندگی خلاق در دانشگاه تگزاس است. او که نویسنده‌ای آمریکایی با تباری لاتین است، در آثارش به واکاوی هویت فرهنگی و وضعیت زندگی نسل‌های گوناگون زنان در جوامع لاتین‌تبار می‌پردازد. داستان‌هایی که در کتاب «سابرینا و کورینا» گرد آمده‌اند، در کنار هم تصویری از یک وضعیت کلی می‌سازند. در این داستان‌ها به ستم جنسیتی، نابرابری، خشونت خانگی و مسئله فقر توجه شده و درعین‌حال به امیدها و مبارزه‌های زنان برای رسیدن به جهانی بهتر هم توجه شده است.

کالی فاهاردو انستاین در اغلب داستان‌های کتاب «سابرینا و کورینا» به مناسبات خانوادگی و نقش دوگانه سنت هم توجه کرده است. او به وضعیت متناقض زنان در مناسبات سنتی خانواده پرداخته و نشان داده که چگونه این مناسبات هم می‌توانند مایه آرامش و عشق باشند و هم می‌توانند بستر تبعیض و خشونت قرار گیرند. در این داستان‌ها، ما زندگی زنانی را می‌بینیم که در میان این تناقض گرفتارند. این داستان‌ها اگرچه به مکانی خاص تعلق دارند اما از آنجا که مسئله زنان مسئله‌ای جهانی است، می‌توان گفت مضامینی که در این اثر مطرح شده‌اند، مضامینی‌اند که فراتر از مرزهای یک شهر یا کشور قرار دارند. در بخشی از کتاب «سابرینا و کورینا» می‌خوانیم: «مادرم اولین بار سه سال قبل‌تر خانه را ترک کرده بود. این اتفاق یک روز صبح بعد از اینکه صبحانه درست کرد رخ داد. من داشتم تماشا می‌کردم، کلیدها و پالتویش را جمع کرد و بدون اینکه کفش بپوشد رفت توی حیاط زمستانی‌مان. روی برف ردپاهای ظریف کوچکی مثل جای پای پرنده‌ها به‌جا گذاشت. بعدا که از پدرم پرسیدم چرا مادرم خانه را ترک کرده، فقط گفت: بعضی وقت‌ها نارضایتی یه آدم ممکنه باعث بشه فراموش کنه که اون جزئی از یه چیز بزرگ‌تره، چیزی مثل خونواده، قوم‌وخویش، یا حتی قبیله. مادرم گهگاه به خانه می‌آمد و یکی دو روز می‌ماند تا کیف‌ها یا گردن‌بندهای فراموش‌شده‌اش را جمع کند و ببرد، هرچند که پدرم به‌مرور وسایل او را از اتاق‌خواب به صندوقی در گربه‌روی خانه منتقل کرد. دیدارهای مادرم آن‌قدر کم بودند که من یاد گرفتم بدون او زندگی کنم. اوایل آسان نبود. گاهی داستان بامزه‌ای توی مدرسه یا کلیسا می‌شنیدم و اولین فکری که به ذهنم خطور می‌کرد این بود که باید این رو واسه مامان تعریف کنی. اما به‌مرور آن شوق با او بودن، آن اشتیاقِ تعریف‌کردن چیزها و آن میل شدید به پاره‌ای از تن او بودن از دلم رخت بست و رفت. درست مثل او که همیشه می‌رفت».

سابرینا و کورینا

کالی فاهاردو انستاین
ترجمه مزدک بلوری
نشر بیدگل